



تأویل کتاب الهی

* مقدمه دوم در تبیین ضرورت وجود مشابه در قرآن، درک مفهوم تأویل کتاب الله تعالی است * روش و طریقی که قرآن برای استنتاج صحیح پیشنهاد میکند، تدبیر است * تدبیر یعنی ترتیب امور معلومه پشت (دبیر) یکدیگر برای کشف مجهول * و تذکر مقابل تدبیر اختصاص به اولوا الالباب دارد که از سنخ مواهب است نه از سنخ مکاسب * نقل آراء اهل لغت در مفهوم تأویل * آمار سوز و آیاتی که در آنها لفظ تأویل آمده است * از آیه سوره اعراف و سوره یونس ظاهر می شود که همه قرآن شریف مشمول تأویل است * ارتباط تأویل با معارف و مواعظ و احکام و جامعتر: با همه محکّمات و متشابهات قرآن * نتیجه تدبیر در آیات مربوط بتأویل این است که تأویل واقعیت عینیّه ای است که بر مجموعه کتاب در صعود و اول الی الله تعالی مترتب می شود و تنزیل، مقابل آن است در قوس نزول * وحدت منشأ تنزیل و موطن تأویل ، نهایت همان رجوع به بدایات است * علم بتأویل قرآن مختص بخداوند متعال و بمطهرین از رجس علیهم السلام است.

مقدمه دوم در تبیین ضرورت وجود مشابه در قرآن

معرفت دقیق مفهوم تأویل کتاب الله تعالی در پرتو رهنمائی خود قرآن است، و طریقی که قرآن، سلوک آن را منتهی بشناخت صحیح مقاصد خویش متکرراً اعلام فرموده، همانا تدبیر در آیات شریفه آن است.

تدبیر یعنی ترتیب دادن صحیح معانی معلومه و قرار دادن هر یک از آنها را پشت سر (دبیر) معنی دیگری که محل طبیعی آن در قواعد استنتاج است و اعتبار عقلی چنین ترتیب و نظم را جهت کشف و استحصال مطلوب اقتضاء دارد، و کافی است در وجوب تعیین سلوک این طریق در استنباط مقاصد قرآنی، آیه کریمه «کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ

مُبارَكَةٌ لِيَذْكُرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (سوره «ص» - آیه ۲۹)، که انزال کتاب مبارک و چشمه جوشان برکات را به انگیزه احیاء افکار انسانها بوسیله تدبیر در آیاتش اعلام نموده که با ترتیب دادن معانی معلومه بگونه ای که هریک در محل مقتضی پشت یکدیگر قرار گرفته و از این ینبوع مبارک، مجاری برکات را جاری سازند، مضافاً بر این یادگیری، اولوالالباب - نه اولوالاقتشار! - علوم دغین در فطرتشان را با استعانت از انوار قرآن، یادآور می شوند، و استحضانه از پرتو قرآن برای صاحبان لب هم تعلّم و یادگیری است و هم تذکر و یادآوری است؛ یادآوری معلوماتی که مغروس در نفوس آنان است که بواسطه استغراق در تدبیر شئون ابدان، حجابی از غفلت، آن معلومات را مستور نموده و در دیجور فراموشی سپرده شده اند و با استحضانه از منبع الاتواریسی پایان قرآن، دیجور فراموشی و غفلت، ناپود می گردند و معلومات مغروس در نفوس یادآوری شده و بالنده می گردند که تعبیر: «لیتذکر» در مقام بیان تذکر که مواهب است و تعبیر: «لیذکروا» در مقام بیان تعلّم که مکاسب است می باشد و با این بیان می توان گفت، تخصص دیرینه بین فلاسفه که آیا تعلّم یادگیری است یا تذکر و یادآوری است، بمصالحه منتهی می شود.

مفهوم تاویل در لغت

باری! با توجه بوجوب تعیینی سلوک طریق یاد شده، لازم است احصاء لفظ «تاویل» در سور قرآنی و آیات مربوط بمقصد ما را در معرض تدبیر و تریب صحیح قرار دهیم، باشد که بمعنایت پروردگار استنتاج مطلوب - بطور متقن - از آنها نموده باشیم و پیش از عرضه آیات شریفه مناسب است کلام اهل لغت را در تفسیر «تاویل» نقل کنیم و نظر آنها در معنی «تاویل» برای ما روشن شود: جوهری در صحاح می گوید: «التاویل: تفسیر ما یؤول الیه الشیء» - «تاویل، تفسیر و پرده برداری از واقعیتی است که چیزی به آن واقعیت برمی گردد».

و این منظور در لسان العرب می گوید: «الأول: الرجوع... طبع التیذ حتی آل الی التلیث أو الریح ای رجوع» - «أول بمعنی رجوع است... شراب را پختن تا أول بثلث یا ربع کرد یعنی بثلث یا ربع برگشت».

و راجع در مفردات آورده: «التاویل من الأول، ای الرجوع الی الاصل و منه المؤول للموضع الذی یرجع الیه وذلک رد الشیء الی الغایة المرادة منه علماً کان او فعلاً ففی العلم نحو قوله: «وما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم» و فی الفعل کقول الشاعر: «وللنوی قبل یوم البین تاویل» - «تاویل مأخوذ از أول بمعنی رجوع به اصل است و از همین معنی است مؤئل که موضع بازگشتن است، و معنی آن راندن چیزی بسوی غایتی است که از آن چیز

مطلوب است چه آن تاویل علمی باشد مانند «وما یعلم تاویله...» یا فعل خارجی باشد مانند قول شاعر: برای هسته قبل از روز شکافتن و شکوفائی تاویل است یعنی قبل از رسیدن بغایت شکفتن ناگزیر از رجوع و رانده شدن بسوی شکوفائی است و بعبارتی: هسته فرآیندی دارد که متصل به شکوفائی آن است».

و حاصل جمع آراء و اقوال اهل لغت این است که: تاویل، مطلق رجوع نیست، بلکه رجوع و رانده و روانه شدن چیزی بسوی غایت و غرضی است که از آن چیز مترقب است، مانند افشره انگور و غیره که بوسیله طبع، آن را بغایتی میرانند که طبّاخ آن غایت را اراده کرده مثلاً بثلث یا ربع منتهی شود، یا مانند هسته که با حرکت جوهری بسوی غایت شکوفائی و باروری که از آن مترقب است رانده می شود، و فرآیندی دارد که به غرض متناسب با آن مرتبط است، و همین معنی که از اهل لغت استفاده شد تقریباً از آیات کریمه با تدبیر و امان استفاده می شود چنانکه خواهد آمد، و اما آثار لفظ تاویل مذکور در قرآن و عرضه آیات مرتبط بمقصد ما:

تاویل در قرآن

لفظ تاویل در آیات: «۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰، ۱۰۱» از سوره یوسف علیه السلام و در آیات: «۸۲، ۷۸» از سوره کهف و در آیه: «۵۹» از سوره نساء و در آیه: «۳۵» از سوره اسراء و در آیه: «۳۹» از سوره یونس علیه السلام و دو بار در آیه: «۷» از سوره آل عمران و دو بار در آیه: «۵۳» از سوره اعراف آمده است که مجموعاً هفده بار در این هفت سوره تکرار شده است.

از آیه سوره اعراف ظاهر میشود که مجموع قرآن کریم - اعم از معارف و احکام و قصص و مواعظ و به تعبیر جامع: محکّمات و متشابهاتش - دارای تاویل است: «ولقد جشاهم بکتاب فضلناه علی علم هدئی ورحمة لقوم یؤمنون، هل یظنون الا تاویله یوم یأتی تاویله بقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق، فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا أو نردّ فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم وھلّ عنھم ما کانوا یفترون».

و سوگند یاد می کنم که تحقیقاً برای مردم کتابی آوردیم که براساس علم خویش، آن را در همه ابعاد سعادت انسانها، تبیین و تفصیل دادیم. بهره گیری از هدایت و رحمت این کتاب ویژه مؤمنان است، آیا انتظارشان جز ظهور تاویل و فرآیند کتاب مزبور است؟ روزی که تاویل آن کتاب می آید، آنان که چنین روزی را فراموش کرده اند، می گویند: حقا که پیامبران پروردگار ما برنامه سعادت حقیقی را آورده بودند آیا برای ما هیچ شفیعانی پیدا می شوند که ما را



شفاعت کنند، یا راه بازگشت به دارعمل برای ما ممکن است تا بجای اعمال بدی که انجام دادیم اعمال نیک انجام دهیم؟ راستی که اینها بدست خویش، خویش را در زیان جبران ناپذیر گرفتار کرده اند و آنچه را که به افتراء، معبود خویش می پنداشتند، از ایشان گم گردیده است.

لفظ تأویل که دوبار بضمیری که مرجعش لفظ کتاب است، اضافه شده است، دلالت می کند که مجموع کتاب بدون استثناء دارای تأویل است، و روز آمدن تأویل مقارن با تصدیق اضطراری فراموشکاران، به حقانیت انبیاء علیهم السلام و برنامه سعادت می آورده اند می باشد اما تصدیق اضطراری با ظهور تأویل و فرایند معارف واحکام متصل بغایات هیچ سودی ندارد، نه شفیمی برای آنان برانگیخته می شود و نه راه بازگشت به دارعمل را برای آنان می گشاید، و همه سرمایه، در سعادت سوزی و شقاوت سازی صرف گردیده است؟

پس اضافه لفظ تأویل به کتاب دلالت دارد بر اینکه مجموع کتاب مشمول تأویل است و روزی خواهد آمد که همه معارف واحکام و مواعظ و جمله محتویاتش که نفوس انسانها را بغایات تقدیر شده، سوق می دهند، بمواطن اصلی خود، برمی گردند، و نهایات با بدایات متحد می شوند. و نظیر آیه مذکور در دلالت بر مشمول تأویل مجموع کتاب شریف را آیه کریمه از سوره یونس علیه السلام است:

«وما كان هذا القرآن ان يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل الكتاب لاريب فيه من رب العالمين، أم يقولون افتراء قل فأتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين، بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتهم تأويله كذلك كذب الذين من قبلهم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين».

«و بهیچ وجه شأن این قرآن نیست که افتراء شده از غیر خدا باشد ولی آن کتب پیمران پیشین را تصدیق دارد، و خود تفصیل برنامه سعادت انسانها در همه ابعاد است، تردیدی در آن نیست، از جانب پروردگار عالمیان است، آیا می گویند پیمر ما، قرآن را خود ساخته و بدروغ بخدا نسبت داده است؟! بگو: شما فصحاء عرب، فقط یک سوره مثل قرآن در اسلوب و نظم و تأثیر و هدایتش بیاورید، و غیر خدا هرکس را می توانید بمظاهرت و پشتیبانی خود در ساختن این یک سوره دعوت کنید، اگر در این دعوی افتراء راستگو هستید، بلکه حقیقت این است: اینها همه اجواب حقائق قرآنی احاطه ندارند، و هنوز تأویل آن حقایق بسراغشان نیامده. که بالا اضطرار تصدیق کنند این چنین بوده تکذیب امم پیشین انبیائشان را پس بکیفیت عاقبت مستکاران نظری کن که پایان تکذیبشان چه مصائبی را بیار آورد».

صریح آیه مذکور از سوره اعراف و لحن آیه مورد بحث از سوره

یونس علیه السلام دلالت دارد که ظهور تأویل موجب تصدیق ناچاری کافران، بآنچه که پیمران علیهم السلام آورده بودند، میگردد و آنها اقرار اضطراری می کنند: «قد جاءت رسلنا بالحق» پس ترتب این تصدیق ناچاری بر ظهور تأویل کتاب و آمدن آن بسراغشان، روشن میکند که تأویل، واقعیت عینی است انکارناپذیر که مرتبط با «جاءت رسلنا بالحق» است و آن معارف حقه واحکام مربوط بعمل و غیره که رسولان پروردگار آورده بودند در فرایند صعود الی الله همانند هسته هائی هستند که شکوفا گردیده اند و بعین یقین ترتب تأویل را - یعنی واقعیت عینی- برواقعیت معارف و غیره مشاهده می کنند و راهی برای انکار نیست زیرا ارتباط شکوفه های برخاسته از شاخه های درخت با ریشه های آن انکارناپذیر است.

علی ای حال تأویل کتاب، نه مدلولات و مفاهیم ذهنی الفاظ موضوعه است که با وضع و اعتبار، علاقه دلالی بین الفاظ و مفاهیم پدید آمده است و نه مصادیق خارجی آنها است که تکیه گاه کلام است، بلکه تأویل، آن آثار و حقایق عینی است که از سنخ غایات مترتبه بر ذی الغایات است مثلاً می گویم: «فرزندم را کتک زد» وجود خارجی این ضرب و کتک که تکیه گاه برای خبر است، تأویل کلام من نیست، بلکه اگر این ضرب و کتک به انگیزه تأدیب بوده ترتب این اثر بر ضرب، تأویل کلام مفروض است.

مثلاً صورت رؤیائی که برای یوسف علیه السلام تجلی کرد، عبارت بود از سجود پازده کوکب و خورشید و ماه به آن حضرت که این واقعه را با تعبیر: «يا ايتها ابي رأيت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» برای پدرش حکایت می کند، وجود این واقعه رؤیائی مدلول کلام یوسف است نه تأویل آن، بلکه تأویل این واقعه، آن واقعیت عینی است که در فرایند زندگی یوسف، پدید می آید و همان صورت نوعی شکوفا می گردد و آثار مرغوبه آن هویدا می شود چنانکه بهمین حقیقت در وقت شکوفائی جلال و اقتدارش تصریح فرمودند: «خزوا له سجداً وقال يا ابي هذا تأويل رؤياي قد جعلها ربي حقاً» - «پدر و مادر و برادرانش برای او فروتنی و سجد نمودند، و یوسف گفت: پدرم این، تأویل همان رؤیای قبلی من است که پروردگارم آنرا حق گردانید و این گونه شکوفایش ساخت».

می بینید که تأویل در کلام حضرت صدیق علیه السلام، ترتب شکوفائی عظمت و حشمت آن بزرگوار بر واقعه رؤیائی است که خود واقعیتی است.

و بر همین معنی دلالت می کند لفظ تأویل که در قصه حضرت

موسی و خضر علیهما السلام آمده است، و جناب خضر علیه السلام آثار عینی مترتب بر افعال خارجی خویش را در سه مورد مذکور در قرآن تأویل می نماید به این توضیح:

پیمبری از پیمبران اولوالعزم چون موسائی علیه السلام به انگیزه تعلم خدمت خضر علیه السلام با تحمل آن همه رنج سفر و گرفتاری میرسد ولی آن معلم ربانی در پذیرفتن این رسول معظم بعنوان تلمیذی، گرانی نشان میدهد و تحمل ثقل علم را در وجودش حدس نمیزند و جبراً اعلام میدارد: «انک لن تستطیع معی صبراً، و کیف نصیر علی مالم تحط به خیراً» از موسی میثاق می گیرد آنچه که می بیند، شکیبائی کند و در مقام سؤال و اعتراض بر نیاید تا خود آنحضرت سرفروست برای او چیزی مربوط به ماجری ذکر کند.

اما معلمی ربانی چون خضر علیه السلام، آن هم معلم پیمبری از پیمبران اولوالعزم چون کلیم خداوند متعال علیه السلام، پس از سوار شدن به کشتی که در دریا روان است و آن همه سرنشین دارد، بایجاد شکافتن در کشتی مشغول می شود و خرق و شکافی در کشتی پدید می آورد، روشن است که این خرق بدنبالش غرق است!

آنگاه پس از فرود آمدن از کشتی بجوانی که در طول راه برخورد می کند، بدون هیچ مجوزی او را بقتل می رساند! سپس، دیوار در شرف سقوط قریه ای را که اهل آن قریه از ضیافتشان امتناع ورزیدند، بدون هیچ ملاکی ظاهراً، مرمت و راستش می کند!

این افعال از هر انسان عادی که انجام می گرفت، اعتراض انگیز بوده تا چه رسد که از مانند خضر معلم کلیم الله علیهما السلام صادر شود که مستوجب اشدالاعتراضات است، لذا موسی علیه السلام اعتراض نموده و افعال سه گانه انجام شده را تفسیح کردند، خرق و شکاف در بدنه کشتی را کاری بس زشت، و کشتن جوان بی گناه را کاری بد و راست کردن دیوار قریه را فعلگی مفت و بی مورد خواندند و ظاهر امر هم، حق را بموسی میداده است، ولی با تخلف و فاء بمیثاق، از جانب موسی علیه السلام، برای خضر علیه السلام بهانه اعلان جدائی از مصاحبت، فراهم گردید و فرمودند: «هذا فراق بینی و بینک» ولی شما را بتأویل کارهائی که از حوزه صبرت بیرون

بوده آگاه می کنم:

اما کشتی مربوط به گروهی از مساکین بوده که برای تأمین معیشت در دریا بکار اشتغال دارند، و با خرق و شکاف بآن کشتی عیب رساندم تا از غضب سلطانی که هر کشتی سالم را غضب می کند محفوظ بماند، و اما جوان مزبور، پدر و مادرش مؤمن بوده اند، و از ناحیه این جوان در معرض طغیان و کفر واقع میشدند با کشتن او، سرمایه ایمان ابوینش مصون می ماند و بهتر از آن خداوند متعال بآنان موهبت میفرماید، و اما دیوار مربوط به دو یتیم در آن شهر بوده که در زیر آن گنجی بوده پدرشان مرد صالحی بوده، دیوار را از سقوط و افتادن با مرمت و راست نمودن حفظ کردیم تا آن دو یتیم بعد از بلوغ و کمال آن گنج را استخراج کنند و تمام این کارها به اراده و امر پروردگارت انجام گرفته و جملگی رحمت بوده است و هیچیک از این امور که مشاهده کردی به رأی و اجتهاد خود نبوده است «ذلك تأویل مالم تستطیع علیه صبراً»: این بود تأویل کارهائی که بر صبر و شکیبائی تو سنگینی داشت و لزوم صبرت بیرون بوده است.

نتیجه آنکه در بیان حضرت خضر علیه السلام، آثار خارجی: «حفظ کشتی از غضب، حفظ ایمان پدر و مادر مقتول، حفظ گنج از ضایع شدن» که مترتب بر افعال خارجی: «خرق و شکافتن کشتی، کشتن پسرک، مرمت و راست کردن دیوار» گردیده، تأویل نامیده شده است.

با توجه بآنچه گفته شد، تأویل قرآن مجید و کتاب الهی، آن حقائق عینی معارف و مواعظ و قصص و محکم و متشابه اش در اول و صعود الی الله خواهد بود، چنانکه موطن حقیقی قرآن در مقام تنزیل، کتاب مبین که مستقر در ام الكتاب است بوده است و مبدأ تنزیل و منتهای تأویل را جز خداوند متعال - «وما یعلم تأویل الا الله» - احدی نمیداند و از حساس و دسترسی همه بیرون است مگر مطهرون یعنی آنانی که مطهرهم الله عن الرجس: «فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم فی کتاب مکتون، لا یمسه الا المطهرون» صدق الله العلی العظیم.

ادامه دارد

